

جشن نامهٔ ابوالحسن نجفی

به کوشش

امید طیب‌زاده



انتشارات نیادر

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۹	مصاحبه با ابوالحسن نجفی
۲۱	خاطرات
۶۳	ترجمه
۱۰۹	ادبیات
۱۳۵	فرهنگ‌نگاری
۱۵۷	غلط‌نویسیم
۱۸۱	وزن شعر
۲۱۱	فهرست آثار ابوالحسن نجفی
۲۲۳	جشن‌نامه ابوالحسن نجفی
	خاطرات
۲۲۷	ضیاء موحد
۲۳۳	عبدالحسین آذرنگ
۲۴۵	گفت‌وگو با محمدرحیم اخوت
۲۴۹	حمید ارباب‌شیرانی
۲۵۵	علیرضا انوشیروانی
۲۶۱	شیمایهره‌مند
۲۶۷	یونس تراکمه
	آقای نجفی سلام
	دانشگاه اصفهان، جنگ اصفهان
	راهگشا و راهنما
	مردی از قبیله عالمان دین
	استاد ابوالحسن نجفی: آن که می‌خواستیم من باشم
	گوشه‌نشین فرهنگ
	آن سه نفر

خاطرات

طیب‌زاده: استاد، لطفاً بفرمایید کجا و در چه خانواده‌ای متولد شدید و ایام کودکی را چگونه گذراندید.

نجفی: خانواده نجفی خانواده بسیار وسیعی است، اما من تنها عضوی از این خانواده هستم که در شهر نجف به دنیا آمده است. پدرم برای تحصیل علوم دینی به آن شهر آمده و مجتهد جامع‌الشرایط بود. وقتی که به ایران برگشت، مصادف بود با دوره رضا شاه. در آن زمان مدارس و نهادهای فرهنگی به سبک جوامع غربی در ایران تأسیس شده بود، و از این حیث ایران شباهتی به مثلاً ده سال پیش از آن تاریخ که پدرم عازم نجف شده بود نداشت. اگر در نجف می‌ماندیم، شاید من هم مانند برادرم که نه سال از من بزرگ‌تر بود، به شیوه قدیم تحصیل می‌کردم، اما در ایران وضع فرق می‌کرد، مخصوصاً که پدرم هم آدم بسیار روشنی بود و عقایدی نو داشت. همواره از قول حضرت امیر می‌گفت که فرزندانان را مطابق روح زمانه پرورش دهید. وقتی به ایران آمدیم، شناسنامه تازه مرسوم شده بود. پدرم سال تولد مرا دو سال زودتر از زمان واقعی آن در شناسنامه ثبت کرد، زیرا می‌خواست مرا در پنج سالگی به مدرسه بگذارد. یعنی الان من مطابق شناسنامه‌ام متولد ۱۳۰۶ هستم. البته پدرم کار خوبی نکرد و ای کاش من هم مثل بقیه بچه‌ها در هفت سالگی به مدرسه می‌رفتم، چون کودک ضعیف و مریض‌احوالی بودم و نمی‌توانستم در مدرسه با بچه‌هایی که دو سال از من بزرگ‌تر بودند همگامی کنم. این کار سبب شد که حتی در یکی از کلاس‌های ابتدایی رد بشوم و یک سال از هم‌کلاس‌هایم عقب بیفتم. در سال ۱۳۲۶ در رشته ادبی در اصفهان دیپلم گرفتم و بعد برای ادامه تحصیل به تهران آمدم. این را هم بگویم که در آن زمان، تا کلاس یازده، تمام درس‌ها عمومی بود، اما در سال دوازدهم میان رشته‌های طبیعی و ریاضی و ادبی یکی را انتخاب می‌کردیم که من، همان‌طور که گفتم، رشته ادبی را انتخاب

کردم. بعد از گرفتن دیپلم، برای رفتن به دانشگاه راهی تهران شدم. در آن زمان برای ورود به دانشگاه دو امکان بیشتر پیش رو نداشتم، یا می‌بایست به دانشکده ادبیات بروم یا به دانشکده حقوق. خانواده و اطرافیانم می‌گفتند ادبیات که آخر و عاقبتی ندارد، پس باید بروی رشته حقوق، اما واقعیتش این بود که خودم دلم می‌خواست در دانشکده ادبیات و مخصوصاً در رشته زبان فرانسه درس بخوانم. حال نمی‌دانم آگاهانه بود یا ناآگاهانه که تمام مدارک لازم را برای ثبت‌نام در رشته حقوق از اصفهان با خودم به تهران نیاوردم. بنابراین، مدارک را می‌بایست از اصفهان برایم بفرستند و این کار در آن زمان اندکی طول می‌کشید. البته آن روزها بسیاری از خانواده‌های ایرانی تلفن داشتند، اما ما نداشتیم، و در ضمن، تماس تلفنی از تهران با اصفهان هم کار راحتی نبود. این شد که نامه‌ای به خانواده نوشتم و خواستم که مدارکم را برایم بفرستند. بعد هم به این بهانه که ممکن است تا رسیدن مدارک، کار ثبت‌نام دیر بشود رفتم و در رشته زبان فرانسه ثبت‌نام کردم. در آن زمان، کنکور آن‌قدرها مشکل نبود و هر دانشکده‌ای برای خود امتحان ورودی خاصی داشت. البته کنکور رشته‌های حقوق و پزشکی، به علت داوطلبان بیشتری که داشتند، از کنکور دیگر رشته‌ها جدی‌تر بود، اما ورود به دانشکده ادبیات مستلزم شرکت در یک امتحان ورودی نسبتاً ساده بود که من و ده نفر دیگر در رشته زبان فرانسه قبول شدیم. و من در سال ۱۳۲۶ در آن رشته شروع به تحصیل کردم. مسئله شرکت در امتحان دانشکده حقوق هم خود به خود منتفی شد.

موجانی: کی فارغ‌التحصیل شدید؟ ۱۳۳۰؟

نجفی: خیر. من به دلایلی دو سال ترک تحصیل کردم. علاوه بر این، وقتی که موعد ارائه پایان‌نامه‌ام رسید، با این اندیشه که باید شاهکار بی‌همتایی به عنوان پایان‌نامه عرضه کنم (!) یک سال تمام روی آن کار کردم، در حالی که دانشجویان دیگر غالباً طی دو یا نهایتاً چهار ماه کار رساله را تمام می‌کردند. این شد که کار فارغ‌التحصیل شدن من تا سال ۱۳۳۲ طول کشید.

رحیم‌خانی: موضوع پایان‌نامه‌تان چه بود؟

نجفی: زندگی و آثار صادق هدایت. البته در آن زمان منابع و مآخذ فراوانی در مورد هدایت وجود نداشت. مضافاً اینکه صادق هدایت تازه از دنیا رفته بود و هنوز آن‌قدرها معروف نشده بود. یادم هست وقتی به استادها می‌گفتم که می‌خواهم رساله‌ام را درباره هدایت بنویسم، موضوع را جدی نمی‌گرفتند و خیلی‌هاشان حتی اسم او را نشنیده بودند.

طیب‌زاده: رساله را به فارسی نوشتید یا به فرانسه؟

نجفی: من به فرانسه نوشتم، اما عده‌ای هم بودند که به فارسی می‌نوشتند. در هر حال، رساله را نوشتم و دو نسخه از آن را تایپ و صحافی کردم. یک نسخه را به استاد دادم و بی‌صبرانه منتظر ماندم تا رساله را بخواند و نظرش را به من بگوید. نام استادم دکتر موسی بروخیم بود که در طی نوشتن رساله هیچ از من نخواست به دست آورده بودم به او نشان دهم یا با او در میان بگذارم. رساله مرا گرفت و گفت چند روز دیگر سری به من بزن. بعد از چند روز که با شور و شوق بسیار برای دیدن نتیجه کارم نزد او رفتم، دیدم بی‌هیچ اظهار نظری یک نمره ۲۰ به من داده است و تمام! حتی مطمئن نیستم که رساله‌ام را کامل خوانده باشد!

رحیم‌خانی: لطفاً درباره معلم‌ها و استادانی که بر کار شما تأثیر داشته‌اند صحبت بفرمایید.

نجفی: خوب، در اصفهان یک معلم ادبیات داشتیم به اسم جعفر آل‌ابراهیم که تمام شش سال دوره دبیرستان معلم ما بود و من خیلی از کلاس‌های او استفاده می‌کردم. بعد هم در تهران از محضر دکتر پرویز ناتل خانلری، و در کشور فرانسه از کلاس‌های آندره مارتینه بسیار بهره بردم.

موجانی: در اصفهان بیشتر چه نشریاتی را می‌خواندید؟

نجفی: در آن دوره مجلات و نشریات زیادی در اصفهان به دستم نمی‌رسید، البته تا قبل از ۱۳۲۰ در تهران هم نشریات زیادی منتشر نمی‌شد. از میان آن نشریات، به‌خصوص دو تا مهم‌تر از بقیه بودند؛ یکی ماهنامه مهر بود که تا سال ۱۳۲۰ مرتب منتشر می‌شد و معروف‌ترین نویسندگان و شاعران آن دوره، مانند ملک الشعرای بهار، جلال همایی، عباس اقبال، رشید یاسمی و سعید نفیسی در آن مطلب می‌نوشتند. نویسندگان جوان‌تری هم که بعدها مشهور شدند، مانند دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر پرویز ناتل خانلری، اولین کارهای خودشان را در مهر چاپ می‌کردند. بعد از ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، عده‌ای از ایرانیان مقیم خارج کشور به مملکت برگشتند و خواستار حق و حقوق و امتیازات قدیم خود شدند، و ظاهراً مجله مهر هم مشمول برخی از همین مطالبات واقع شد. بعد از ۱۳۲۰ چند شماره دیگر آن منتشر شد تا اینکه کلاً تعطیل شد. مجله دیگری که در آن سال‌ها منتشر می‌شد و مطالب جدی و سنگین داشت مجله یادگار بود که بیشتر به مسائل تاریخی